

درس دویست و شصت و سوم

برگشت بحث وجود فعل و معلول به تامیت علت در جهت علی (۱)

أعوذ بالله من الشيطان الرجيم
بسم الله الرحمن الرحيم

فصل (۱۵).

فی أَنَّ الْمُمكنَ ما لَمْ یَجِبْ بِغیرِهِ لَمْ یُوجَدْ^۱

این بحثی که مرحوم آخوند مطرح می کنند همین قاعده معروف الشَّیْءُ ما لَمْ یَجِبْ، لَمْ یُوجَدْ است و خب قبلاً راجع به بطلان اولویت صحبت شد که اولویت ایجاب نمی آورد بلکه اولویت همان استواء طرفین را در مرتبه ماهوی و مرتبه امکان حفظ می کند. بنابراین ممکن در حیطة وجود، از نظر علت خودش همیشه باید به نقطه ایجاب برسد و علت به شیئی گفته می شود که بتواند وجود معلول را ایجاب کند؛ یعنی وجود معلول با تحقق تام علت ضروری الثبوت باشد این علت می شود. اما اگر من باب مثال مسائل، شرایط، قرائن یا ظروفی هست که این ظروف ظروف مستعد هستند ولی هنوز علت به مرتبه علیت تامه نرسیده است، این ظروف وجود و شرائطشان با عدمشان سیان است چون هر چقدر که شرایط برای وجود مهیّاتر باشد تا اینکه آن ممکن به مرتبه لزوم و ثبوت نرسد باز این اولویت ها نمی تواند کاری را انجام بدهد و همین طور در مرتبه خودش باقی می ماند. بناءً علی هذا برگشت این بحث راجع به وجود فعل و وجود معلول به تامیت علت در جهت علی خودش است. البته یک نکته ای را همان طوری که همیشه و شاید کراً عرض کردم باید مدنظر داشت و آن این است که علت در علیت تام باشد هیچ الزامی را نمی آورد که همیشه در علیت آن، علت باشد. بین اینکه یک ذاتی متصف به عنوان علیت بشود یا اینکه یک ذاتی علیت برای او به ضرورت ازلیه و ضرورت ذاتیه ضرورت داشته باشد فرق هست. بله، اگر علیت یعنی عنوان علیت به عبارت دیگر صیوروت شیء به حیثی که اقتضاء وجود شیء دیگر را می کند این صیوروت وقتی که متحقق بشود آنگاه ما عنوان علیت را بر این شیء بار می کنیم و قبل از این بار نمی کنیم. فلهمذا ممکن است علل، اسباب، معدّات و شرایطی مجتمعاً در خارج محقق باشند ولی جزء اخیر از این اسباب هنوز محقق نشده باشد، عنوان علیت بر این شرایط الآن صدق نمی کند بلکه عنوان خود شیء و ذاتی شیء الآن بر این اشیاء صادق است. این عنوان علیت مترتب بر تامیت همان جزء اخیر است و وقتی جزء اخیر تمام شد آن موقع یک عنوان علیت که عنوان انتزاعی و عنوان عقلی است بر این اشیاء **مِنْ حیث**

^۱ . الحکمة المتعالیة، ج ۱، ص ۲۲۱.

هی مجتمعة و از حیثی که این اشیاء من حیث المجموع موجد و مولد این شیء هستند این عنوان در اینجا صادق است.

البته مطالبی هست یک قدری از این عمیق تر که إن شاء الله جلسه بعد خدمتتان عرض می کنم. منتها در این جلسه فقط این بحث را مطرح می کنیم و می خوانیم تا اینکه زمینه برای نقاش در بعضی از مسائل آماده بشود.

تلمیذ: نمی دانم من بد فهمیدم فرمودید که اگر علت در علیت تام باشد لازم نگرفته معلول... استاد: نه خیر، عرض من این بود که یک شیء وقتی که متصف به عنوان علیت می شود دلیل نیست بر اینکه حتماً همیشه باید این شیء علت باشد بلکه این علیت یک وصفی است که بر شیء به لحاظ صیورورت او مترتب می شود به نحوی که از آن صیورورت تولد شیء دیگر محقق است. بنابراین ممکن است یک ذاتی باشد و موجود باشد اما متصف به عنوان علیت نباشد. باید شرایط جمع بشود - شرایط خارجی یا شرایط ذاتی، فرق نمی کند - که به این شیء صیورورتی بدهد که آن صیورورت اقتضاء تولد شیء دیگر را می کند.

تلمیذ: قابلیت علیت را دارد منتها باید ببینیم که شرایط فعلیت آن هست یا نیست؟ استاد: نه، حتی مسئله قابلیت هم مطرح نیست ممکن است یک شیء حتی علت نباشد یک ذات شرایط برای او مختلف است. یک وقت ممکن است شما یک ذاتی را در نظر بگیرید که این ذات در ذات خودش بدون احتیاج به خارج اقتضاء علیت را می کند و صرف اراده برای تحقق شیء خارجی کفایت می کند چطور اینکه در واجب الوجود مسئله این طور است. یک وقت شما ممکن است ذاتی را در نظر بگیرید که این شیء خودش ذاتاً، اقتضاء یک علیت را نمی کند بلکه نیاز به اشیاء خارجی دارد. وقتی آن اشیاء خارجی یا اینکه بعضی از اشیاء داخل در حیطه فاعل و لکن به واسطه بعضی از علل و اسباب از تحت تصرف او خارج هست باید آنها جمع بشود تا اینکه این شخص بتواند انجام بدهد.

کفایت صرف اراده حق برای تحقق شیء خارجی

در مورد واجب الوجود، سلسله علیت و صیورورت واجب الوجود و اتصافش به عنوان علت نیازی به شیء خارجی و اشیاء خارجی ندارد. ﴿إِنَّمَا أَمْرُهُ إِذَا أَرَادَ شَيْءٌ أَنْ يَقُولَ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ﴾^۱ فقط صرف اراده حق برای تحقق شیء خارجی کفایت می کند ولی در فواعل خارجی اشیاء دیگر صرف خود ذات کفایت نمی کند و خود ذات باید به واسطه امور دیگری بتواند آن علیت را در خارج محقق کند. حالا یا اینکه خود ذات

^۱ . سوره یس (۳۶) آیه ۸۲. امام شناسی، ج ۱، ص ۱۳۲:

«این است و غیر از این نیست که امر خدا آن است که زمانی که اراده کند چیزی را، به او می گوید: هست شو، پس هست می شود.»

از نقطه نظر مسائل خارجی تمام مقتضیات برای تأثیر تام است مثلاً این کتاب در جلوی من قرار دارد و برای اینکه من کتاب را بردارم اولاً باید کتابی باشد وقتی کتابی نیست من نمی توانم آن را بردارم پس اول باید کتاب باشد، ثانیاً باید کتاب در جلوی من باشد و اگر کتاب آنجا باشد نمی توانم بردارم، دستم نمی رسد. ثالثاً مانع و رادعی بین من و این کتاب نباید وجود داشته باشد و همین طور سایر چیزها و مقارناتی که این مقارنات در تحقق معلول دخیل هستند. از همه اینها گذشته مسئله اراده در اینجا مطرح است! در اینجا اراده در سلسله طولی آن فعل نقش دارد؛ یعنی اراده مرید و اراده فاعل باید در اینجا باشد تا اینکه این کتاب از اینجا برداشته شود. حالا اگر همه چیز موجود باشد و اراده نباشد این ذات به صیورت به فاعلیت و به علیت هنوز منقلب نشده است. ذات، ذات است، زید، زید است و شرایط آماده است. اما به این زید نمی توانند **علّة لرفع هذا الكتاب و لأخذ هذا الكتاب** بگویند! چه موقع می توانند «علّة» بگویند؟ موقعی که شرایط خارجی مهیا بشود و این هم اراده برای آن شیء را داشته باشد من حیث المجموع این الآن علت می شود. حالا اگر اراده را دارد و شرایط خارجی مهیا نیست باز در این صورت دیگر این علت نیست! می خواهد انجام بدهد اما نمی تواند، نیروی قاصر می آید او را نگه می دارد تا می خواهد انجام بدهد حاجبی در جلوی او و در فعل او، بین او و فعلش مانع می شود. تا می خواهد کتاب را بردارد شخصی کتاب را آن طرف تر می برد. تمام اینها علل و شرایط و مقارناتی هستند که موجب عدم صیوریت زید به تعنون به عنوان علت می شوند؛ یعنی زید با توجه به اینها دیگر علت نیست! زید، زید است؛ سر جای خود نشسته و کاری هم [نمی کند]، مدام اراده می کند اما در خارج انجام نمی شود. مدام دوباره نیت می کند می بیند که مسئله در خارج تحقق پیدا نمی کند چون مسئله علیت خیلی هم به او مربوط نمی شود و خارج از وجود اوست.

جنبه علیت؛ صیورت ذات به مرحله تولید و ایجاب و ایجاد

بنابراین منظور من از طرح این مسئله این بود که اگر بخواهیم بحث را در واجب الوجود بالذات مطرح بکنیم اینکه واجب الوجود علت اولی و علت تامه است دلیل نمی شود که آن واجب الوجود همیشه متصف به عنوان علیت باشد به خاطر اینکه جنبه علیت صیورت ذات به مرحله تولید و به مرحله ایجاب و به مرحله ایجاد است این صیورت ذات است و این منافات ندارد با اینکه ذاتیت خود ذات اقتضاء علیت بکند، هیچ با این منافات ندارد. حالا یک ذاتی صیورت به علیت پیدا می کند آیا این دلیل بر این است که علیت همیشه ذاتی اوست؟! یک هم چنین چیزی در ذات نخواستیده است. این یک بحث بسیار مهمی است که بعداً خیلی به درد می خورد و بعداً در آنجا می آید.

تلمیذ: بیخشید پس اینکه از علت پی به معلول می بریم از طریق «لَمْ» می شود و از معلول به علت پی می بریم از طریق «إِنْ» می شود پس ما در اینجا یک طریق بیشتر نداریم. چون ما تا موقعی که معلول

نداشته باشیم تا موقعی که حرکت این کتاب نباشد اینجا صدق علیت بر این نمی‌کند. به نظر من نتیجه بحث ما این می‌شود که تا موقعی که ما معلول نداشته باشیم علتی نیست.

استاد: خب بله!

تلمیذ: خب دیگر زید علت می‌شود!

استاد: خب بله! مغربی گفت:

ظهور تو به من است و وجود من از تو *** وَ لَسْتَ تَظْهَرُ لَوْلَايَ، لَمْ أَكُنْ لَوْلَا^۱

وجود ما از اوست اما وجود او که دیگر از ما نیست! وجود هم با مسئله علت دوتا است؛ ممکن است یک شیئی باشد ولی علت نباشد اما نمی‌شود شیئی باشد و معلول نباشد - البته در قسمت امکانش - ولی ظهور او به ماست اگر ما نباشیم آیا می‌شود بگوییم که خدا ظاهر است؟! نمی‌شود دیگر! پس همان‌طوری که ما احتیاج به خدا داریم خدا هم احتیاج به ما دارد! اگر ما نباشیم او می‌خواهد برای چه کسی ظاهر بشود؟! خودش که هست و ظاهر **بِنَفْسِهِ** است. در مرحله ظهور خارجی باید معلول باشد تا اینکه بگویند: او ظاهر است! این مسئله فرق می‌کند! این مسئله شما به علیت چندان [ربطی] ندارد.

انکشاف معلول از علت در برهان «إِنْ»، و انکشاف علت از معلول در برهان «لَمْ»

در برهان إِنْ و در برهان لَمْ مسئله حکایت از این است که انکشاف معلول از علت در برهان إِنْ هست و در برهان لَمْ انکشاف علت از معلول هست که این برهان، برهان لَمْ می‌شود یعنی ما به این برهان پی می‌بریم که باید علتی باشد یا اینکه با برهان لَمْ از خود علت به معلول پی می‌بریم و نیاز به شیء دیگری در اینجا نداریم.

در حیطة علیت بودن برهان «إِنْ» و «لَمْ»

عدم منافات حیطة علیت با عدم علیت در خود ذات

ولی صحبت تمام اینها در حیطة علیت است. فرض بر این است که ما می‌گوییم: حیطة علیت هیچ منافاتی با عدم علیت خود ذات ندارد؛ یعنی اگر ذاتی در برهه‌ای از برهه‌ها علت شد دلیل نیست که همیشه علت باشد به جهتی که علیت عبارت از صیورت شیء است به حدی که و به شکلی که از او شیء دیگر ظهور پیدا بکند و تنازل پیدا کند. هرچه می‌خواهید اسمش را بگذارید؛ ظلّ او بشود یا عکس او بشود، هرچه از این اسامی می‌خواهید بگذارید؛ «إِنْ هِيَ إِلَّا أَسْمَاءٌ»^۲ اما این دلیل نیست بر اینکه قوام خود این ذات به

۱. دیوان شمس مغربی، غزل ۱۱۱.

۲. سوره نجم (۵۳) آیه ۲۳:

عنوان علت است یعنی ذات قوام ندارد الاً به اینکه آن معنون به عنوان علت باشد. از این [قضیه] این استفاده را نمی‌شود کرد [ولی] بعضی‌ها آمده‌اند استفاده کرده‌اند.

لَمَّا تَيَقَّنَ أَنَّ كُلَّ مُمَكِّنٍ مَا لَمْ يَتَرَجَّحْ وَجُودُهُ بغيرِهِ لَمْ يَوْجَدْ.
وَمَا لَمْ يَتَرَجَّحْ عَدَمُهُ كَذَلِكَ لَمْ يَتَعَدَّ فَلَا بُدَّ لَهُ فِي رُجْحَانِ كُلِّ مِنَ الطَّرْفَيْنِ مِنْ سَبَبٍ خَارِجٍ عَنْ نَفْسِهِ
فَالْآنَ نَقُولُ إِنَّ ذَلِكَ السَّبَبَ الْمُرَجَّحَ مَا لَمْ يَبْلُغْ تَرْجِيحَهُ إِلَى حَدِّ الْوَجُوبِ لَمْ يَكُنْ السَّبَبَ الْمُرَجَّحَ
مُرَجَّحاً!

از آن جایی که این مسئله روشن شد تا مادامی که هر ممکنی وجودش به غیر ترجیح پیدا نکرده است وجود پیدا نمی‌کند. وقتی که عدم آن رجحان پیدا نکند منعدم نخواهد شد؛ یعنی خود عدم هم احتیاج به عدم العلة دارد که عدم العله خودش **علة!** این ممکن برای اینکه رجحان هر کدام از طرفین را پیدا بکند باید سببی خارج از خودش بیاید چون گفتیم که ممکن هیچ اقتضائی نسبت به وجود و نسبت به عدم ندارد. الآن بحث بر این است که این سبب مرجح تا وقتی که ترجیح آن به حد وجوب نرسد دیگر در این صورت سبب مرجح، مرجح نخواهد بود.

فرق اولویت با علت

فَالْأُولَوِيَّةُ الْخَارِجَةُ الْغَيْرُ الْوَاصِلَةُ إِلَى حَدِّ الْوَجُوبِ بِسَبَبِ الْغَيْرِ غَيْرُ كَافِيَةٍ كَمَا ظَنَّهُ أَكْثَرُ الْمُتَكَلِّمِينَ.
این اولویت خارجیه‌ای که به سبب غیر به حد وجوب نمی‌رسد، این اولویت فایده‌ای ندارد. شرایط خارجی، مقارنات خارجی، عدم مانع خارجی و مقتضیات خارجی تا به حد وجوب نرسند نمی‌توانند ممکن را تکان بدهند و آن را از مرحله تساوی الطرفین به مرتبه وجوب و به مرتبه وجود سوق و حرکت بدهند، [همان‌طور که اکثر متکلمین این گونه فکر کردند].

فَمَا دَامَ الْمُمْكِنُ فِي حُدُودِ الْإِمْكَانِ لَمْ يَتَحَقَّقْ وَجُودُهُ أَلَيْسَ إِذَا لَمْ يَصِلْ إِلَى حَدِّ الْوَجُوبِ بِسَبَبِ الْغَيْرِ
يَجُوزُ وَجُودُهُ وَ يَجُوزُ عَدَمُهُ فَلَا يَتَعَيَّنُ بَعْدُ التَّخْصِصُ بِأَحَدِهِمَا دُونَ الْآخَرِ.
تا وقتی که ممکن از امکان بیرون نیامده است وجود آن محقق نیست. آیا این‌طور نیست که وقتی که به سبب غیر به حد وجوب نرسد، هم وجودش و هم عدمش هردو در عالم ذاتی خودش جایز است؟! پس هنوز تخصیص به یکی دون دیگری متعین نمی‌شود.

فَيَعُودُ طَلَبُ الْمَخْصِصِ وَ الْمُرَجَّحِ جُذْعاً وَ الْأُولَوِيَّةُ مُسْتَوِيَّةٌ النَّسْبَةِ إِلَى الْجَانِبَيْنِ فَيَحْتَاجُ الْمَعْلُولُ

﴿إِنَّ هِيَ إِلَّا أَسَمَاءٌ سَمَىٰ تَمُوهاَ أَنْتُمْ ۖ وَءَابَاؤُكُمْ ۖ مَا أَنزَلَ اللَّهُ بِهَا مِن سُلْطَانٍ﴾. نور ملکوت قرآن، ج ۱، ص ۳۱۱

«نیستند آنها مگر اسم‌هایی که شما و پدرانان ایشان را بدان اسم‌ها نام‌گذاری نموده‌اید. خداوند به واسطه آنها هیچ‌گونه قدرت و سلطنتی را فرود نیاورده است.»
۱. الحکمة المتعالیة، ج ۱، ص ۲۲۱ و ۲۲۲.

رأساً إلى ضمّ شيء آخر ثالث مع العلة و الأولوية^۱

پس در این صورت طلب مخصّص و طلب مرجح دیگر فایده‌ای ندارد! مخصّص هر چقدر می‌خواهد مخصّص باشد و مرجح هر چقدر بخواهد مرجح باشد تا وقتی که به مرتبه و جوب نرسد این طلبش فایده‌ای ندارد و بیخود داد می‌زند. وقتی که به مرتبه و جوب رسید و وقتی تام شد آن موقع معلول از او [ایجاد] می‌شود. اولویت چیزی جز استواء نسبت به دو جانب نیست؛ یعنی هر چه شیء اولویت پیدا کند باز از استواء در نمی‌آید. **تلمیذ: این از اولویت هست. بالأخره این اولییتی که در اینجا هست چطور آن را از حد استواء خارج نمی‌کند؟! خارج نمی‌کند!**

استاد: اولویت ممکن را [از استواء] خارج نمی‌کند. فرض کنید که الآن زیدی با یک صغری خانم ازدواج کردند بعد هم به این ازدواجشان ادامه دادند اما این دلیل بر این نیست که عمرو در اینجا متولد بشود. اینها موجب اولویت وجود عمرو شدند ولی قضیه به مرتبه علیت نرسیده و باز این ممکن در امکان خودش باقی است.

ذهنی بودن مسئله علیت و معلول

تلمیذ: یعنی در هر حقیقت می‌توانیم بگوییم که اولییتی نسبت به معلول وجود ندارد و فقط شرایط هست.

استاد: همان، فقط همان شرایطی است که آماده است یعنی شرایط وجود معلول را در عالم ذهن نزدیک می‌کند؛ ماهیت را به وجود نزدیک می‌کند.

تلمیذ: خود ماهیت را به وجود نزدیک نمی‌کند، خود آنها هستند؛ ما می‌خواهیم بگوییم که آن مقدمات خودشان بنفسه یک موجود خارجی هستند و کاری به معلول ندارند.

ذهنی بودن مسئله علیت و معلولیت

استاد: اصلاً مسئله علیت و معلولیت یک مسئله ذهنی است و مسئله خارجی نیست.

تلمیذ: نه از این باب که ما می‌آییم و می‌گوییم که این معلول زمانی از علت صادر می‌شود که تمام اجزاء و شرایط، کامل و تام در خارج متحقق بشود.

استاد: ببیند الآن فرض کنید یک قطاری می‌خواهد حرکت بکند این قطار برای حرکتش نیاز به یک سری وسایل دارد؛ یکی اینکه لوکوموتیو داشته باشد و اگر نداشته باشد اصلاً راه نمی‌افتد. دوم اینکه لوکوموتیو آن بنزین داشته باشد، نفت داشته باشد یا سوخت داشته باشد و اگر نداشته باشد راه نمی‌افتد. سوم اینکه این

^۱. همان، ص ۲۲۲ و ۲۲۳.

حرکت متوقف بر سائق است؛ راننده و سائقی باید باشد تا این را حرکت بدهد. چهارم اینکه این سائق باید از طرف مافوقش دستور بگیرد و بدون او فایده ندارد. پنجم اینکه ریل باید آماده باشد و جلوی آن مانع نباشد والا اگر یک قطار جلوی این ایستاده باشد این هر چقدر گاز بدهد حرکت نمی‌کند. این شرایط من حیث المجموع اگر تام شد اراده سائق بر سیاق تعلق گرفت آن وقت این قطار حرکت می‌کند. حالا اگر همه این شرایط آماده است و فقط سائق اراده نمی‌کند، این را اولویت می‌گوییم؛ یعنی شرایط برای تحقق حرکت آماده است و احتیاج به جزء اخیر دارد و جزء اخیر همان اراده سائق است ولی باز این امکان را از امکان در نمی‌آورد یعنی این مسئله حرکت که یک ماهیت خارجی است هنوز در آن ظلمت امکان خودش باقی است و این فایده‌ای ندارد!

ثُمَّ مَعَ انضمامه لو لَمْ يَحْصُلِ الْوَجُوبُ بَلْ كَانَ بِحَسْبِهِ جَوَازُ الْطَرَفَيْنِ فَلَمْ يَقِفِ الْحَاجَةُ إِلَى الْمَرْجَحِ لِأَحَدِهِمَا وَ هَكَذَا حَتَّى يَنْتَهَى الْأَمْرُ إِلَى مَرَجَاتٍ وَ أَوْلِيَّاتٍ غَيْرِ مَتْنَاهِيَةٍ.

حالا اگر یک شیء دیگری ضمیمه شد و وجوب حاصل نشد فرض کنید که یک شرط به شرایط اضافه شد و دو شرط شد، باز ما یک مقدار نزدیک به وجود شدیم و یک مقدار جلو آمدیم ولی باز در این صورت جواز الطرفین به حال خودش باقی است. فرض کنید دستور از مافوق هم آمده ولی هنوز این قطار راننده ندارد. پس حاجت به مرجح به یکی از اینها توقف نکرده و باز همین‌طور حاجت ادامه دارد و باز احتیاج برای آن فعل خارجی و برای آن معلول خارجی هست و همین‌طور ادامه دارد تا اینکه شما می‌توانید اولویات و مرجحات غیر متناهی را هم در نظر بگیرید؛ این به آن بگوید، آن تلفن بزند و... مثل کاغذبازی ادارات ما! این کاغذبازی ادارات ما قشنگ مصداق برای همین بحث فلسفی ماست! قشنگ اینها همین قضیه را اجرا می‌کنند! یک کسی که کاری دارد شش دور عمر دور خودش می‌چرخد تا اینکه بخواهد یک کار را انجام بدهد. ادارات ما علت نیستند بلکه مرجحات غیر متناهی هستند. بهتر هم هست غیر متناهی هستند!! فایده ندارد که همان روز اول کار انجام بشود!!

امیرالمؤمنین در آن نامه‌اش به مالک اشتر می‌فرماید که کار مردم را از امروز به فردا نینداز! این هنر نیست هنر این است که یک عمری بچرخانند!!

و لَا يَكُونُ مَعَ ذَلِكَ قَدْ حَصَلَ تَعَيُّنُ أَحَدِ الطَّرَفَيْنِ إِذْ كُلُّ مَرْتَبَةٍ فَرَضَتْ مِنَ الْمَرَاتِبِ الْغَيْرِ الْمَتْنَاهِيَةِ يَأْتِي الْكَلَامُ فِي اسْتَوَاءِ نِسْبَةِ الْأَوْلِيَّةِ الْمَتَحَقِّقَةِ فِيهَا الْغَيْرِ الْمَوْجِبَةِ إِلَى الْجَانِبَيْنِ بِحَالِهِ مَعَ فَرْضِ حَصُولِ مَا فَرَضَ سَبَباً مُرْجِحاً.

ولی در عین حال این‌طور نیست که تعیین در یکی از دو طرفین انجام شده است. زیرا هر مرتبه‌ای که از مراتب غیر متناهی فرض بشود هر مرتبه‌ای از اولیاتی از این مراتب غیر متناهی فرض بشود کلام ما در استواء نسبت اولویت در آن که ایجاد یکی از دو طرف نمی‌کند به حال آن استواء، با فرض حضور آن که برای مرجح فرض شده است، کلام ما در آنجا به حال خودش باقی است؛ هر اولیاتی که انجام بشود باز ما نسبت طرفین را

مساوی می‌بینیم. باز اگر یک اولویت دیگری به سایر اولویت‌ها اضافه بشود باز می‌بینید که انجام نشده است! به اداره برق می‌رود می‌گویند: برو اداره آب! یک قدم نزدیک شد ولی بالأخره برایش برق نیاوردند! می‌رود اداره آب می‌گویند: برو اداره مالیات! باز یک قدم نزدیک می‌شود ولی باز برق برایش نیامده است. می‌گویند: برو اداره دارایی، برو اداره فاضلاب، برو اداره سیم‌کشی و برو هر جایی که...! مدام نزدیک می‌شوی ولی فایده‌ای ندارد!!

خطِ میر خیلی قشنگ بود؛ نون می‌نوشت برای مادرش می‌آورد نشان می‌داد که ببین چه نون قشنگی است! گفت: بابا این نون‌های تو برای ما نان نمی‌شود! مدام نشین نون بنویس! البته اصطلاحات دیگر هم هست!!

حالا هرچه از این اولویت‌ها انجام بشود کاری بالأخره در خارج انجام نمی‌شود. به قول یک بنده خدایی می‌گفت: - این از ما یاد گرفته بود - هر وقت ما رادیو را باز کردیم می‌شنیدیم که آقای فلان تأکید فرمودند! ۲۲ سال است اینها دارند تأکید می‌کنند! برای مسائل امنیتی تأکید فرمودند! خیلی خوب! بعدی هم می‌آید، او هم تأکید می‌کند! برای عمران و آبادی تأکید فرمودند! برای رسیدگی به امور ایثار تأکید فرمودند! تا [پیچ رادیو] باز می‌شود آن بنده خدا به من می‌گوید که الان ایشان هم می‌خواهد تأکید کند!!

فاستواء نسبة هذه الأولوية إلى طرفي الفعلية و اللافعلية مع تحقق تلك الأسباب الغير المتناهية باق علی شأنه.

استواء نسبت این اولویت به دو طرف فعلیت و عدم فعلیت این استواء نسبت بر شأن خودش باقی است بااینکه این اسباب غیر متناهی هم در خارج هستند ولی بالأخره به مرتبهٔ مشّت پر کنی نرسیده است.

من دون أن يُفِيدَ تعيناً لأحد الطرفين فلا يكون ما فُرضَ سبباً مرجحاً سبباً مرجحاً فقد ظهر أنّ المفروض مستحيلٌ من غير أن نستعين في بيانه باستحالة ذهاب السلسلة الغير المتناهية من العلل و المعلولات.

بدون اینکه تعینی بر یکی از دو طرفین مفید باشد. آن که فرض کردید سبب مرجح وجود است دیگر سبب مرجح نیست. این طور ظاهر شد که مفروض مستحیل است یعنی اینکه اولویت بیاید موجب وجود معلول در خارج بشود این فرض ما مستحیل است و ما نیاز نداریم که برای این استحاله سراغ این برویم که سلسله علل سلسله غیر متناهی است چون اصلاً بحث به سلسله علل نمی‌رسد و در زیر سلسله علل قضیه متوقف می‌شود. ما می‌گوییم که اصلاً به علیت نمی‌رسد تا اینکه این متناهی بشود یا نشود.

رسیدن به مرتبهٔ علیت، مساوق با وجود معلول در خارج

چون رسیدن به علیت مساوق با وجود معلول در خارج است و هرچه اولویت بر اولویت اضافه بشود تا به وقتی به مرتبهٔ علیت نرسد شیئی در خارج محقق نخواهد شد. پس ما نیاز نداریم برای بطلان این مسئله یعنی

استحالة مرجح، قائل به سلسله غیر متناهیة از علل و معلولات بشویم.

لأنَّهَا مِمَّا لَمْ يَحْنِ حَيْثُ بَعْدُ بَلْ مِنْ جِهَةٍ أَنَّ مَا فَرَضْنَاهُ عَلَهُ مَخْصُصَةٌ لَمْ يَكُنْ إِيَّاهَا فَكَانَ الشَّيْءُ غَيْرَ
نَفْسِهِ وَ هُوَ مُحَالٌ.

چون هنوز بحث به علل و معلولات نرسیده بلکه از این جهت مسئله به استحاله برمی گردد آن را که ما
خیال کردیم علت است، علت نیست. پس شیء غیر از خودش خواهد بود؛ یعنی آن شیئی که باید به واسطه
علیت به وجود بیاید آن شیء - بنا بر کلام متکلمین - از ناحیه اولویت به وجود می آید. پس آن شیء او نخواهد
بود؛ شیء نفس او نخواهد بود. چون شیء در صورتی نفس او خواهد بود که از ناحیه علت و تنازل علت در
خارج باشد.

و بالجملة الوجوب منتهی سلسله امکانات.

وجوب؛ منتهای سلسله امکانات

وجوب منتهای سلسله امکانات است؛ اگر امکانات از نظر اولویت در آخرین مرتبه بخواهند توقف کنند
آن مرتبه وجود است.

اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ